



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۲/۱۴

رفعت حسینی

## آفرین نامه برای احمد شاه مسعود بقلم رهنورد زریاب

به شخصیت اعظم رهنورد زریاب از اوایل دهه پنجاه خورشیدی، از نزدیک، آشنایی دارم و با وی نشست و برخاست داشتم.

پیش از مصیبت ثور با نگارش چند داستان کوتاه، بنابر معاییر ادبیات خاکستان افغانستان، مشهور شد. مگر پس از مصیبت ثور، حیثیت ادبی مناسب و خجسته بی را، هیچگاه، به تماشا نگذاشت.

اینکه او را، چوتارهای کابلی، لقب (استاد) داده اند، هزار البته، نامناسب و ناروا و نابجاست. لقب شایسته برای اعظم زریاب «**خلیفه**» است زیرا تا ختم تحصیل در فاکولته پهلوانی هم می کرد و کشتی می گرفت.

درین ۴۲ سال پسین، این خلیفه!!! زریاب، حتا یک حرف، یک جمله و یا یک پاراگراف هم، در باره شکنجه های خاد و اگسا و کام، زندانی کردن های مردم در سراسر کشور، کشتار و در قبرهای دسته جمعی انداختن مرده ها بوسیله خلقی پرچمی و در پیرامون جنایات روس ها در افغانستان ننوشت. چه مانده به داستان کوتاه.

این جرایم و خونریزی ها، آخ دل خلیفه رهنورد را برای نگارش داستان، نمی کشید. سوژه های (مناسب و دلپذیری) برای نویسندگی استاد!! اعظم زریاب نبودند.

سپس، خلیفه اظم، در زمینه های ویرانی های روانی مردم، مهاجرت ها و دور شدن های افغان ها از خانه ها و کاشانه ها و میهن شان، آشوب ها و ویرانی های مجاهدین اسلامی و طالبان، هم، سوژه بی برای نگارش ولو یک داستان بیخی کوتاه نیافت.

بنابراین خلیفه زریاب نویسنده میهنی!!!، هرگز، نمی باشد.

پیسه تیار نمودن با نوشتن «گلنار و آینه» و چند داستانه گونه مانند «مرد کوهستان»، به شیوه درونمایه هزاران قلم ساخت پاکستان و هند، کاری هنری + مردمی + ادبی، در سرزمین فقر معنویت [افغانستان] نمی باشد.

...  
مگر

مدح داستان گونه و آیین نامه ستایشی نبشتن برای {آمرصاحب} احمد شاه مسعود، مجاهد اسلامی ویرانگر، دلخواه و پیسه ساز برای مسابقه خلیفه رهنورد بود.

هم کار دنیای قلم بود و هم کارهای بیزنسی.

در ثنای مسعود نوشت و هم منصور نادری را در بیانیه بی ستود.

اعظم رهنورد، واصف باختری را دوست ارزشمند شخصی می خواند و به واصف لقب «خرخراسان» داده بود.

رهنورد در مورد واصف مقاله «در اوصاف واصف» را نگاشت. مقدمه نبشتن مرتجعانه واصف بر [عیاری از خراسان] خلیل الله خلیلی، نیز برای خلیفه، یکی از اوصاف تسخیرناپذیر واصف بود.

در پایین ، آفرین نامه نگاشته شده بوسیله (خلیبیبیغه) اعظم رهنورد زریاب را، در باره یک (مجاهد اسلامی) چپاولگر برای ویرانی افغانستان ، مسعود، می خوانید.  
این آفرین نامه،نگاشته شده از سوی یک نویسنده مداح برای خوبی های ممدوح ،در واقع { معامله تجارتی} است.

و مدح نویسی در برابر بخشش، سده هاست شغل ((( (شریف!!!!!!))) بسیاری از «اهل قلم و کاغذ» در افغانستان بزرگ وبا فرهنگ !!!! و در زبان خیلی خیلی فرازمنند!!!! فارسی دری می باشد:

### «اگر مسعود زنده می بود نگارنده رهنورد زریاب

در دهه هفتاد هجری خورشیدی، در شهر مونپلیه در فرانسه زنده گی می کردم. روزی در یکی از خیابان های فرانسه قدم می زدم. پیش روی من، یک خانم جوان راه می رفت که دست کودک هفت ساله اش را نیز به دست گرفته بود. چند قدم که رفتند، ناگهان کودک هفت ساله ایستاد و مادرش از او پرسید: «چرا ایستاده ای؟» او که به سوی یک تصویر خیره شده بود، به مادر خود گفت: «این مسعود است!» منظورم از یادآوری این داستان بسیار کوتاه که چشم دید خود من است، این است که مسعود در زمان حیاتش نیز یک چهره جهانی شده بود؛ چنان جهانی که حتی کودکی هفت ساله در یک شهر جنوبی فرانسه او را می شناخت. مسعود چهره اثرگذاری در تاریخ ما بوده است. دشمنان مسعود چه بخواهند و چه نخواهند، نام مسعود در تاریخ ما به حیث یک نام باشکوه و درخشان ثبت شده است. می شود گفت همان گونه که چهگوارا نام دره گرانت را در بولویا بلندآوازه ساخت (زیرا او به دست جلادان سی آی ای به شکل فجیعی در دره گرانت در بولویا به قتل رسید)، مسعود نیز نام دره های پنجشیر را در جهان به شهرت رساند. کتاب های زیادی درباره مسعود نگاشته شده است. من در کتابخانه خود بیست و پنج کتاب دارم که همه درباره مسعود اند و مسلماً این همه کتاب هایی نیست که درباره مسعود در داخل کشور و در بیرون از کشور نوشته شده است. امروز همه کس درباره مسعود سخن می گوید؛ چه آنانی که دوستان نزدیک و هم زمان مسعود بودند و چه آنانی که حتی یکبار هم مانند من، مسعود را از نزدیک ندیده اند. این همه ستایش و نیشته درباره مسعود، مرا به یاد سخنی از زنده یاد محمد علی شریعتی می اندازد. روزی در زمان شاه، شریعتی برای گروهی از بانوان و دوشیزه گان درباره زینب، خواهر امام حسین، صحبت می کرد. زیرا زینب در حادثه کربلا حضور داشت و همه صحنه ها را به چشم دیده بود و خود اسیر شد و زندگی تلخی را سپری کرد. وقتی شریعتی صحبت می کرد، دختر و بانوان گریه می کردند و سخت گریه می کردند. شریعتی صحبت را تغییر داد و خطاب به این دوشیزه گان و بانوان گفت: «خواهران و مادران! گریه شما از بهر چیست؟ اگر فکر می کنید که با این گریه زینب زنده خواهد شد، من به شما می گویم که او زنده نخواهد شد. اگر این گریه های شما از بهر آن است که روان زینب شاد شود، من برای شما می گویم که روان زینب شاد نخواهد شد. ولی اگر شما می خواهید روان زینب را شاد بسازید، کوشش کنید که به راه زینب بروید، کوشش کنید که شخصیت و منش تان را شبیه و همانند زینب بسازید. حالا من می خواهم بگویم که این همه ستایش ها از مسعود چه سودی دارد. باید کسانی که مسعود را دوست دارند و کسانی که به مسعود احترام و حرمت می گذارند، راه مسعود را بروند و بکوشند که همانند مسعود شوند. من نمی دانم اگر همین حالا در روزگار ما مسعود زنده می بود، آیا باز هم سرزمین ما و مردمان ما چنین حالت نابه سامانی داشتند. آیا باز هم چنین وضعیت وحشتناک طبقاتی در این سرزمین حکم فرما بود. آیا باز هم میلیون ها کودک بی سرنوشت در خیابان های این سرزمین آواره می گشتند. آیا باز هم گروه عظیمی از گدایان و دریوزمگان در خیابان ها در رفت و آمد و استغاثه بودند. و سرانجام آیا یک امریکایی شناخته شده مانند خلیل زاد هوای ریاست جمهوری این کشور را در سر می پروراند. من فراوان متأسف هستم که دوستان مسعود وقتی خلیل زاد را دعوت می کنند، او را بر صدر مجلس می نشانند. روز و روزگار ما، روز و روزگار نا به سامانی است. ای کاش

مسعود امروز در میان ما بود و من اطمینان دارم که مسعود چنین وضعی را تحمل نمی‌کرد. آیا اگر مسعود زنده می‌بود، دوستان و همزمانش این چنین به چوکی‌ها و کرسی‌های دولتی می‌چسبیدند؟ آیا اگر مسعود زنده می‌بود، دوستان و همزمانش این جرأت را می‌کردند که خانه‌های مجلل میلیون‌دالری بسازند؟ سوگمندانه وضعیت به گونه‌ی است که همه ما می‌بینیم. من شخصاً به این یاران و نزدیکان مسعود امیدی ندارم. اما امیدوار هستم برداشت من، برداشت نادرستی بوده باشد.

»

....